

تولید معنا از قراردادهای سمانتیکی طبق مدل شعاعی

هومن محمد قربانیان*

چکیده

قراردادهای سمانتیکی، یعنی اصولی که سازنده‌های اصلی معنای کلمات هستند، برای کلمات گوناگون به شکل‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند، و نظریه کریپیکی مدل بسیار مناسبی است که نحوه ظهور این قراردادها را مشخص می‌کند. قراردادهای معنایی یکی از کاربردهای کلمه هستند که در سیستم باورهای زبانی کاربران زبان برجسته شده باشند. با قبول سمانتیک کریپیکی، تا زمانی که قرارداد سمانتیکی ثابت باشد، اکتشافات و اختراعات جدید سبب تغییر معنای کلمات نمی‌شود. هم‌چنین برای توجیه نحوه تولید معنا و تأثیرگذاری معنای کلمات گوناگون بر هم، مدل شعاعی مدل بسیار مناسبی است، مخصوصاً وقتی یک کاربرد آن کلمه را مانند اصلی برای تولید معنایش معرفی کرده‌ایم. این مدل برخلاف تعاریف مفهومی و انتزاعی از کلمات، می‌تواند همه درجات متفاوت معنای یک کلمه را پوشش و نشان دهد که معنای یک کلمه خاصیتی دینامیک دارد.

کلیدواژه‌ها: معنا، قراردادهای سمانتیکی، کریپیکی، زبان‌شناسی شناختی، مدل شعاعی.

۱. مقدمه

یکی از مسائل مهم در فلسفه منطق و معناشناسی، نحوه به وجود آمدن معنای کلمات گوناگون است. نظریه‌های گوناگون درباره این مسئله، پاسخ‌های مختلفی ارائه داده‌اند؛ مثلاً در نظریه کاربردی معناداری، معنای کلمات همان قواعد حاکم بر کاربرد کلمات است. در این بین، یکی از نظریه‌های جالب و جدید درباره نحوه تشکیل معنا نظریه قراردادهای

* دکترای فلسفه - منطق، دانشگاه تربیت مدرس hmg100@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۲

سمانتیکی (semantic stipulation) است که طبق آن، برخی جملات مانند اصول موضوع در بخش معناشناسی یا سمانتیک زبان طبیعی عمل می‌کنند به نحوی که باور به آن‌ها متفاوت از باور به جملات دیگر بوده و شبیه باور به قراردادهای اجتماعی است. این جملات، پایه و بنیاد معنای کلماتی هستند که آن‌ها را تشکیل داده‌اند. به طور ایده‌آل، می‌توان برای هر کلمه‌ای، قراردادی را به شکل یک جمله در نظر گرفت که هیچ‌گاه کاربردهای آن کلمه در تضاد با این جمله قرار نمی‌گیرند.

در این مقاله قصد داریم به این نکته بپردازیم که قراردادهای سمانتیکی چیستند و چرا کاربر زبان به آن‌ها باور دارد. مفهوم قرارداد سمانتیکی معمولاً بر اساس نظریه کریپکی درباره معنای اسامی خاص توسعه می‌یابد. هم‌چنین توضیح می‌دهیم برتری این رویکرد در درک پیچیدگی‌های معنایی زبان نسبت به دیگر نظریه‌ها چیست. بدین منظور ابتدا مختصراً به نظریه معناداری کریپکی اشاره می‌کنیم و به منظورمان از قرارداد سمانتیکی نزدیک می‌شویم، سپس قراردادهای سمانتیکی برای اسامی خاص و عام (محمول‌ها) را بر اساس نظریه کریپکی تبیین می‌کنیم. در نهایت به کمک نظریه‌های شناختی در زبان‌شناسی (cognitive linguistics) مدل و نمونه‌هایی برای نظام حاکم بر قراردادهای سمانتیکی ارائه می‌دهیم.

۲. قراردادهای سمانتیکی

فرایند نام‌گذاری می‌تواند به شیوه‌های گوناگونی انجام شود. مثلاً تصور کنید بعد از سال‌ها جست‌وجو، به دفتر گروه باستان‌شناسی دانشگاه می‌رویم و می‌گوییم که توانسته‌ایم مکان گنج قارون^۱ را بیابیم! و خبر خود را این‌گونه اعلام می‌کنیم که «اگر گنج قارون در دل خاک مدفون شده باشد، آن‌گاه این گنج در سرزمین الف است و «الف» نامی است که ما به مکان پنهان‌شدن این گنج داده‌ایم». سپس از اساتید گروه باستان‌شناسی می‌خواهیم که مراسمی برای تقدیر از ما برپا کنند! حتماً خواننده محترم به مانند اعضای گروه باستان‌شناسی تعجب می‌کند و منتظر است که اطلاعات بیش‌تری ارائه کنیم. ما در پاسخ شروع به توضیح نظریه علی - تاریخی کریپکی می‌کنیم و مراسم تعمید، پیشینی بودن آگاهی به جمله تعیین‌کننده نام «الف»، یعنی جمله‌ای که الف را به مدلول خود در جلسه تعمید متصل می‌کند، و ضروری و صلب بودن نام‌ها را تشریح می‌کنیم. اما در این هنگام این ما هستیم که از خنده حاضران متعجب می‌شویم!^۲ دلیلی که ما را به این ماجرای خنده‌دار دچار کرده، اشتباه در فهم این موضوع است که «قراردادهای سمانتیکی» اگرچه بنیان معناداری کلمات زبان هستند اما

دانشی به مجموعه دانش‌های ما اضافه نمی‌کنند. دوشرطی‌های زیر نمونه‌هایی از قراردادهای سمانتیکی هستند که در مجموعه باورهای کاربر زبان قرار دارند و باور به آن‌ها از پایه‌های اصلی معناداری کلمات است:

برای کلمه «و» این تمایل در کاربر زبان وجود دارد تا قبول کند «p و q» اگر و تنها اگر هم «p» و هم «q» را قبول کند.

برای «قرمز» این قابلیت وجود دارد تا قرمز را به شیئی حمل کند اگر و تنها اگر آن شیء به طور واضح قرمز باشد.

برای «صادق» این استعداد وجود دارد تا نمونه‌های صورت زیر مقبول باشند: «گزاره p صادق است اگر و تنها اگر p».

باید به این نکته توجه کرد که این جملات به چیزی اشاره ندارند پس باور به آن‌ها دانشی را نیز به همراه نخواهد آورد. باور به قراردادها سبب نمی‌شود که آن‌ها را دارای مابه‌ازای واقعی دانسته و محتوای آن‌ها را محصل بدانیم. تمایل به استفاده از این قراردادها برای کاربر زبان یک ویژگی غیر التفاتی^۳ است و کاربر زبان درستی این قراردادها را به طور مستقل و بر اساس فهم قراردادی درک می‌کند و به آن اذعان دارد و چنین نیست که مقبول بودن و صحت این قراردادها را متوقف به صحت چیز دیگری بدانند.

شاید چنین به نظر برسد که آگاهی و باور به برخی از این جملات ویژه، سبب دانش جدیدی در فرد یادگیرنده زبان می‌شود. مثلاً وقتی شیئی را متصف به صفت F بودن می‌کنیم و معنای F بودن را از این طریق تثبیت می‌کنیم (مثال مربوط به رنگ قرمز در بالا). یا در مثالی دیگر، بر اساس قرارداد سمانتیکی، فرض کرده‌ایم که سیاره‌ای باید در نقطه‌ای خاص از آسمان وجود داشته باشد تا حرکات دیگر سیارات قابل توجیه باشد، و این سیاره را «نپتون» نامیده‌ایم.^۴ آیا آگاهی به قرارداد سمانتیکی مربوط به سیاره نپتون، به این صورت که «نپتون» نام سیاره‌ای است که دارای مشخصات معین شده توسط این فرمول‌ها و نمودارهای نجومی است (وقتی در حال اشاره به نمودارها و اعداد مرتبط هستیم) دانشی جدید نیست؟

برای روشن شدن بهتر این که چرا گاهی به نظر می‌رسد آگاهی و باور به قرارداد سمانتیکی معنا دانشی جدید به همراه دارد بهتر است به جریان معرفی این جملات نگاهی دوباره بیندازیم. اگر معنای یک کلمه به صورت اشاره به یکی از مدلول‌های آن رخ داده باشد مانند:

کاربر زبان «قرمز» را به شیئی حمل می‌کند اگر و تنها اگر آن شیء به طور واضح قرمز باشد.

آن‌گاه معنای «قرمز» با تثبیت مدلول آن روشن شده و چیزی شبیه نام‌های خاص در مدل کریپکی خواهد بود. هم‌چنین «قرمز» در این معرفی هیچ محتوای سمانتیکی‌ای نخواهد داشت، یعنی جمله «قرمز» برای اشاره به شیء قرمز به کار می‌رود» همانند جمله «افلاطون» برای اشاره به افلاطون به کار می‌رود» است. ما منکر این نیستیم که جمله «این سیب قرمز است» دارای یک محتوای گزاره‌ای است و این گزاره چنین است > شیئی که با اسم اشاره «این» مشخص شده، دارای ویژگی‌ای معنایی است که جمله تعیین‌کننده معنا به کلمه «قرمز» می‌دهد؛ بلکه معتقدیم کاربری که در جمله زیر که تعیین‌کننده معنای «قرمز» است به او اشاره می‌شود، یعنی «کاربر زبان «قرمز» را به شیئی حمل می‌کند اگر و تنها اگر آن شیء به طور واضح قرمز باشد»، معتقد به محتوای گزاره‌ای به شکل > «قرمز» برای اشاره به شیئی قرمز به کار می‌رود» نیست. یعنی باور به قراردادهای سمانتیکی، که در آن‌ها کلمه‌ای انتخاب شده و معنایی به آن داده می‌شود، از نوع باوری نیست که بتواند به دانش تبدیل شود. باور به قراردادهای سمانتیکی صرفاً از این طریق به وجود می‌آید که اصولی به کاربر زبان معرفی شده و او این اصول معنایی زبان را به عنوان مجموعه‌ای از قراردادها باور می‌کند.

۱.۲ قراردادهای سمانتیکی اسامی عام

اسامی خاص دارای قرارداد سمانتیکی بوده و این قرارداد از طریق سمانتیکی که کریپکی ارائه داده است تبیین می‌شود. اما آیا می‌توان از همین استراتژی برای تبیین قرارداد سمانتیکی معنای اسامی عام نیز استفاده کرد؟ ایده‌هایی که کاپلان پیشنهاد کرده است می‌توانند در این زمینه بسیار یاری‌رسان باشند. بعد از نظریه علی - تاریخی کریپکی، اسامی عام معمولاً به دو دسته تقسیم می‌شوند. اسامی غیر توصیفی مانند «آب»، «طلا» یا «بیر» که دلالت مستقیم داشته و بدون استفاده از توصیفات خاص یا عام، به نحو صلب به مدلول‌های خود دلالت دارند. در مقابل این دسته اسامی عامی قرار دارند که به نظر توصیفی و غیر صلب می‌آیند، مانند «پستان‌دار»، «نوع طبیعی»، یا «اسید»، که معنای‌شان از طریق تعریف حاصل می‌شود. اکثر ترم‌های نظری و تئوریک از این دسته اخیر هستند. بدین ترتیب در مورد اسامی عام و قرارداد سمانتیکی آن‌ها قائل به تفصیل خواهیم شد. اسامی عام توصیفی دارای قرارداد سمانتیکی به صورت یک تعریف هستند. البته ممکن است این تعریف سبب شود که اسم عام به صورت *de facto* صلب باشد. یعنی تعریف و توصیفی که برای اسم عام ارائه می‌کنیم برخی ویژگی‌های مدلول را در جمله‌ای تحلیلی و پیشینی تثبیت کنند. در

این صورت با کشف‌ها و نظریه‌های جدید معنا و مدلول این چنین ترم‌هایی تغییر می‌کنند. در مقابل، اسامی عامی که دلالت مستقیم دارند از هیچ توصیفی برای تثبیت مدلول خود استفاده نکرده و در نتیجه مدلول آن‌ها به طور پیوسته ثابت خواهد بود و در صورت کشف ویژگی جدیدی از مدلول یا تغییر نظریه غالب علمی، مدلول آن‌ها تغییر نخواهد کرد.

پیشنهاد کریپکی در کتاب *نام‌گذاری و ضرورت کاملاً مشخص است*؛ برخی اسامی عام، یعنی اسامی انواع طبیعی مانند «آب»، «طلا» یا «بر» بسیار شبیه اسامی خاص عمل می‌کنند و از این لحاظ با دیگر اسامی عام تفاوت دارند (Kripke, 1980: 134). بدین ترتیب اسامی انواع طبیعی نیز باید دال صلب باشند. برخی این ایده کریپکی را منجر به نوعی ذات‌گرایی سمانتیکی دانسته‌اند و با او مخالف‌اند. البته کریپکی بیش‌تر از آنچه در کتاب *نام‌گذاری و ضرورت* آمده درباره این دودستگی در اسامی عام صحبت نکرده است. با این حال ما در این مقاله تلاش می‌کنیم این پیشنهاد کریپکی را اندکی جلوتر ببریم و از آن برای معرفی قراردادهای سمانتیکی اسامی عام استفاده کنیم.

اسامی انواع طبیعی که توسط کریپکی و پاتنم نام برده شده‌اند (مانند «آب»، «طلا» یا «بر») در سه مورد با اسامی خاص اشتراک دارند، در حالی که باقی اسامی عام چنین نیستند. این سه مورد اشتراک عبارت‌اند از: ۱. دلالت مستقیم دارند؛ ۲. دال صلب هستند؛ ۳. غیر توصیفی هستند. عملکرد سمانتیکی اسامی عامی که دلالت مستقیم دارند با اسامی عامی که توصیفی هستند (مانند «پستان‌دار» یا «اسید») متفاوت است. اسامی عامی که در نظریه‌های علمی مطرح می‌شوند همگی توصیفی بوده و باید تعریف دقیقی داشته باشند. مثلاً در موردی که کریپکی دو اسم عام «آب» و «H₂O» را این‌همان معرفی می‌کند، «آب» دلالت مستقیم دارد اما «H₂O» توصیفی عمل می‌کند. هر دو نیز دال صلب هستند. یعنی اگرچه همه اسامی که دلالت مستقیم داشته باشند، صلب نیز هستند، اما برعکس آن برقرار نیست. چنین دیدگاهی متأثر از آرای کاپلان در مورد نظریه علی - تاریخی خواهد بود (Kaplan, 1989: 580-581).

دیوید کاپلان برای توضیح تمایز میان اسامی که توصیفی بوده و اسامی که دلالت مستقیم دارند به دو نوع اتصال میان دال (designator) و مدلول (referent) اشاره می‌کند (ibid: 579). در نوع اول اتصال از طریق یک یا چند وصف برقرار می‌شود و در نوع دوم دلالت با دور زدن هر وصفی مستقیماً انجام می‌شود.^۶ اتصال به کمک وصف‌ها کاملاً شناخته شده است؛ بدین ترتیب که وصف‌ها با بیان ویژگی‌هایی که مدلول‌شان دارند، به طور غیر مستقیم دلالت می‌کنند. این ویژگی‌ها به شکل تعاریف ارائه می‌شوند و بدین جهت

اسامی عامی که دلالت غیر مستقیم دارند، شکل خلاصه شده این تعاریف‌اند و مترادف آن‌ها هستند. تعاریف با بیان شرایط لازم و کافی دامنه مصادیق را روشن می‌کنند. مثلاً اسم عام «پدربزرگ» در همه جهان‌های ممکن افرادی را انتخاب می‌کند که تعریف «والد مذکر والدین» را برآورده سازند. هر فردی که معنای اسم «پدربزرگ» را بداند، به نحو پیشینی از نحوه کاربرد آن نیز آگاه خواهد بود. باقی اسامی عام، مانند «پستان‌دار» یا «خودکار» یا دیگر موارد، به همین شکل تعاریف توصیفی خود را دربر دارند و به عبارت دیگر خلاصه این تعاریف و توصیفات هستند. اگر تعریفی به نحو پیشینی صادق باشد، آن‌گاه به نحو ضروری نیز صادق است، البته با توجه به این نکته که تعریف اسم عام در همه جهان‌های ممکن همان تعریفی باشد که در جهان واقع معرفی شده است.

در مقابل، اسامی عامی که دلالت مستقیم دارند دامنه مصادیق‌شان توسط تعریف معین نمی‌شود؛ زیرا اساساً دلالت آن‌ها از طریق توصیفات انجام نمی‌گیرد. دلالت مستقیم اسامی عام، شبیه اسامی خاص در نظریه کریپکی است. یعنی اسم عام به صورت دال صلب به مدلول‌های خود اشاره دارد و هیچ معیار کیفی‌ای برای دلالت نیاز ندارد (Kripke, 1980: 42-47, 50-53). مدلول دال‌های ثابت پیش از بیان هر گزاره‌ای که آن کلمه در آن به کار رفته باشد، از قبل معین شده است. پس قراردادهای سمانتیکی اسامی عامی که به شکل مستقیم دلالت می‌کنند، به شکل تعریف نیستند و مستقیماً به افراد یا اشیایی اشاره دارند که ممکن است اطلاعات زیادی درباره آن‌ها نداشته باشیم. در مورد این اسامی، اگر تغییری در ویژگی‌های مدلول به وجود آید، دامنه مصادیق تغییر نمی‌کند. تمایز میان قراردادهای سمانتیکی در مورد اسامی عام صلب و توصیفی، تمایزی معرفت‌شناختی است. یعنی قراردادهای سمانتیکی اسامی عام توصیفی به صورت یک تعریف در قالب یک نظریه تبیین می‌شود، در حالی که قرارداد سمانتیکی اسامی عام صلب مانند اسامی خاص صلب در نظام کریپکی هستند.

اگر اسم عام «آب» اسمی توصیفی، و نه دال صلب، بود آن‌گاه باید معنایش به جای دلالت مستقیم، توسط تعریفی که به نحو پیشینی در نزد کاربر زبان موجود است حاصل می‌شد؛ تعریفی که برخی ویژگی‌های منحصر به فرد آب را بیان می‌کرد. مثلاً تعریفی به شکل زیر:

مایعی شفاف، بی‌رنگ، بی‌طعم و بی‌بو که برای حیات حیوانات و گیاهان ضروری است، که از طریق بارش به زمین می‌بارد و در سطح زمین به شکل رود، دریا و اقیانوس یافت می‌شود ... و دارای فرمول مولکولی H_2O است.

اگر قسمت آخر تعریف فوق را، که فرمول مولکولی آب را بیان می‌کند، حذف کنیم به تعریفی می‌رسیم که برخی ویژگی‌های آشنای آب را دربر دارد. اما چنین تعریفی سبب می‌شود در برخی جهان‌های ممکن مایعی پیدا شود که ویژگی‌های فوق (البته غیر از فرمول مولکولی) را داشته باشد اما آب محسوب نشود، مانند مثال مشهور پاتنم که ساکنان در سیاره همتای زمین مایع XYZ می‌نوشند. در واقع تعریف وصفی «آب» سبب می‌شود مدل‌ل اول آن در برخی جهان‌های ممکن گم شود و تضمینی وجود نداشته باشد که دلالت همیشه به آب صورت گیرد. اساساً همین اشکال سبب شده است تا اسامی انواع طبیعی توسط کریپکی و پاتنم از هر وصف (description) و مضمونی (intention) تهی باشند. اما در مورد اسامی عام دیگر چنین نیست و اسامی مانند «خودکار» یا «پدربزرگ» اسامی توصیفی - تعریفی هستند. به نظر نمی‌رسد که روزی فرا برسد که خودکار را از زمره انواع طبیعی به شمار آوریم و مثلاً نوعی حیات برای آن قائل شویم.

آنچه در نظریه کریپکی - پاتنم سبب می‌شود آب مایعی منحصر به فرد باشد، فرمول مولکولی H_2O است. اما هرچقدر هم به تعریف عام از آب توجه کنیم، چنین فرمولی را نمی‌توانیم از آن به دست آوریم. یعنی جمله «آب H_2O است» پیشینی نیست، بلکه جمله‌ای پسینی محسوب می‌شود که کشف آن از طریق فرایند تجربی علم حاصل شده است. همچنین این جمله تحلیلی نیز نیست. طبق تفسیر معمول از مفهوم «ضرورت» این جمله ضروری نیز نیست و محتوایی کاملاً امکانی دارد. اما چنان که درباره قراردادهای سمانتیکی گفتیم، چنین جملاتی التفاتی نیستند و به حقیقتی خارج از خود اشاره ندارند. در حالی که جمله «آب H_2O است» جمله‌ای تجربی است و محتوایی محصل دارد. پس این جمله نمی‌تواند از دسته قراردادهای سمانتیکی باشد. راه حل این مسئله باز هم توسل به نظریه کریپکی است، یعنی طبق نظریه او، چنین جملاتی ضرورت پسینی دارند. در چنین مواردی ضرورت دیگر ضرورت معرفت‌شناختی نیست، بلکه متافیزیکی است. تا به این جای این مقاله هیچ‌گاه از مباحث متافیزیکی برای توجیه مسائل معناداری استفاده نکرده بودیم و این اولین باری است که حلقه مسائل سمانتیکی را به حلقه مسائل متافیزیکی متصل می‌کنیم. یکی از انتقادهای اصلی به فلسفه و متافیزیک در طی تاریخ این بوده است که هرگاه اندیشمندان از پاسخ‌گویی بازمی‌مانند با توسل به فلسفه گره ناکارامدی نظریه خود را می‌گشایند. اما در این مقاله معتقدیم که ارتباط سمانتیکی با متافیزیک، عینی و حقیقی بودن معناداری را تضمین می‌کند. هیچ تعریف تحلیلی از اسامی انواع طبیعی، مانند «آب»،

نمی‌تواند منحصر به فرد بودن آب را در همه جهان‌های ممکن حفظ کند و این یکتا بودن آب کشفی پسینی بوده و ضرورت آن نیز متافیزیکی است.

قراردادهای سمانتیکی اسامی عام توصیفی، همان تعریفی است که از آن‌ها داده می‌شود. اما در مورد اسامی انواع طبیعی، جمله تعیین‌کننده معنا صرفاً جمله‌ای خواهد بود که به یکی از نمونه‌های آن نوع اشاره دارد:

مایع درون یک ظرف آب است اگر و تنها اگر از همان نوع مایعی باشد که برای اولین بار «آب» نامیده شد.

سطح یک شیء قرمز است اگر و تنها اگر رنگ آن همان رنگی باشد که برای اولین بار «قرمز» نامیده شد.

نظام حاکم بر این متاسماتیک به تفصیل توسط کرییکی و پاتنم و هم‌چنین منتقدان آن‌ها مورد بحث قرار گرفته است (Putnam, 1975: 131). مسلماً اگر بخواهیم این جملات، معنا و مدلول کلمات «آب» یا «قرمز» را معین کنند باید معیاری برای «همان بودن» داشته باشیم. ایده اصلی برای این معیار «همان بودن» در مورد انواع طبیعی این فرض متافیزیکی است که جهان دارای یک‌نواختی است و همه اعضای یک نوع طبیعی دارای ویژگی‌های کلیدی هستند که اگر این ویژگی‌ها نبودند آن‌گاه آن نوع نیز وجود نداشت. معمولاً در بحث‌های معناداری این‌که این ویژگی‌ها چیستند کنار گذاشته می‌شود و کشف آن‌ها به علوم تجربی محول می‌شود. البته پاتنم ایده تعریف‌های عملیاتی را برای شناسایی اعضای یک نوع پیشنهاد کرده است (Putnam, 1973: 699).^۷ اما امروزه معیار «همان بودن» ساختارهای مولکولی و اتمی و حتی DNA موجودات زنده است.

نکته جالب آن‌که فرض یک‌نواختی در بین اعضای یک نوع طبیعی، فرضی پیشینی است اما این‌که ویژگی‌های مشترک بین اعضا چیستند فقط بعد از تجربه حاصل می‌شود. اما در مورد اسامی توصیفی که طبق تعریف معنا پیدا می‌کنند، دانستن ماهیت ویژگی مشترک امری پیشینی است. بدین ترتیب شرایط لازم برای این‌که آیا اسمی عام در مورد شیئی صدق می‌کند یا نه در مورد این دو دسته از اسامی متفاوت است. به دلیل تعریفی بودن معنای اسامی عام توصیفی، قبل از استفاده آن اسم در مورد هر شیئی، می‌دانیم که آیا کاربرد درستی انجام می‌گیرد یا نه. اما در مورد اسامی عامی که دلالت مستقیم دارند چنین درک پیشینی وجود ندارد و تحقیقات علمی درستی کاربرد را تعیین می‌کنند. پس قراردادهای سمانتیکی اسامی که دلالت مستقیم دارند، مانند:

مایع درون یک ظرف آب است اگر و تنها اگر از همان نوع مایعی باشد که برای اولین بار اسم «آب» برای معرفی آن استفاده شد.

سطح یک شیء قرمز است اگر و تنها اگر رنگ آن همان رنگی باشد که برای اولین بار «قرمز» معرفی شد.

هیچ محتوای محصلی ندارند؛ یعنی باورمندی به آن‌ها سبب نمی‌شود **دانشی جدید** به کاربر زبان اضافه شود. البته اگر تحقیقی علمی صورت بگیرد که آیا کاربرد اسم عام در مورد شیئی درست بوده یا نه، محتوای آن تحقیق محتوای علمی و مثبت دارد، اما قرارداد سمانتیکی فی‌نفسه نمی‌تواند معیار «همان بودن» را تضمین کند. درواقع، قرارداد سمانتیکی معنا، همان‌طور که سابقاً بیان شد، التفاتی نبوده و به چیزی غیر از خود اشاره ندارد.

کریپکی با کمک امکانات مدل جهان‌های ممکن میان اسامی که دال ثابت هستند و باقی اسامی تفاوتی را بدین ترتیب قائل می‌شود که اسامی صلب، چه اسم خاص مانند ارسطو و چه اسم نوع طبیعی مانند طلا، در همه جهان‌های ممکن به یک شیء دلالت می‌کنند و آن شیء همانی است که در جهان واقع منظور کاربران زبان است. وقتی یک دال ثابت به مدلولی اختصاص یافت، دیگر به هیچ شیء یا نوع دیگری دلالت نخواهد کرد. آب فقط به مایعی اشاره دارد که ما «آب» می‌نامیم و فرمول مولکولی آن H_2O است، حتی اگر به سیاره همتای زمین سفر کنیم. اما اگر جمله تعیین‌کننده معنای «آب» یک وصف بود، آن‌گاه هم به H_2O و هم به xyz، که مایعی شفاف و بی‌بو در سیاره همتای زمین است دلالت می‌کرد. آیا نمی‌توان مفهوم صلب بودن را به گونه‌ای توسعه داد که شامل اسامی عام توصیفی نیز بشود؟

همیشه چنین نیست که اسامی‌ای که دال صلب هستند و آن‌هایی که دلالت مستقیم دارند هم‌مصادق باشند. همه اسامی که دلالت مستقیم دارند، صلب نیز هستند، اما عکس این موضوع همیشه برقرار نیست. اگر وصف‌های درستی برای تعریف برخی اسامی عام انتخاب شوند، آن اسامی نیز صلب خواهند شد اگرچه دلالت آن‌ها وصفی است و مستقیم نیست. کریپکی به این نکته در یک پانوشت و در زیر بحث دال‌های صلب *de de* و *de facto* اشاره کرده است. مثلاً «کوچک‌ترین عدد اول» و «۲» هر دو دال ثابت هستند و به عدد ۲ اشاره می‌کنند، هرچند اولی یک وصف است و دومی دلالت مستقیم دارد (Kripke, 1980: 21 ft 21). بدین ترتیب ابزار جهان‌های ممکن قادر نیست میان این دو دسته دال صلب تفاوت بگذارد؛ با جهان‌های ممکن نمی‌توان میان دال‌هایی که طبق قرارداد سمانتیکی (مانند جلسه نام‌گذاری) به یک شیء تخصیص داده شده و در همه

جهان‌های ممکن به آن اشاره می‌کنند (یعنی دلالت مستقیم یا *de jure* دارند) و دال‌هایی که صلب بودنشان به علت مجموعه شروطی است که در تعریف وصفی آن‌ها وجود دارد (اسامی توصیفی یا *de facto*) تمییز قائل شد (Kaplan.1989: 492-8). مثال‌هایی که برای اسامی توصیفی صلب یا *de facto* آورده می‌شود معمولاً از ریاضیات انتخاب می‌شوند. اما نه تنها در مورد اسامی ریاضیات، بلکه می‌توان در مورد دیگر اسامی عام نیز از این مفهوم صلب بودن استفاده کرد و اسامی عام و محمول‌های توصیفی را نیز شامل این نکته دانست؛ مثلاً «نویسنده/ارغنون در جهان بالفعل» یک توصیف است که در هر جهان ممکن به ارسطو دلالت دارد. در نتیجه، اگرچه در مورد قرارداد سمانتیکی اسامی عام قائل به تفصیل شدیم، اما با تعریف دقیق اسامی عام توصیفی، کارکرد سمانتیکی این دو دسته قرارداد، چندان متفاوت از یک‌دیگر نخواهد بود. هر دو نوع قرارداد می‌توانند به شکل یکسانی معنای اسم مورد نظر را در همه موارد تعیین و مشخص کنند.

۳. تغییر معنای کلمات

بر اساس آنچه در بالا آمد می‌توان گفت تا زمانی که قرارداد سمانتیکی ثابت باشد، اکتشافات و اختراعات جدید سبب تغییر معنای کلمات نمی‌شود. این نکته را می‌توانیم به این شکل توجیه کنیم: اگر اسامی توصیفی به شکل دقیق تعریف شده و مجموعه ویژگی‌های منحصر به فردی را بیان کنند، آن‌گاه آن اسامی به شکل صلب (از نوع *de facto*) عمل می‌کنند. مثلاً اگر اسم عام توصیفی «پستان‌دار» را با بیان وصف‌های منحصر به فردی مانند A و B و C به شکل صلب تعریف کنیم، تا زمانی که این ویژگی‌ها را در تعریف تغییر ندهیم، معنا و مدلول اسم «پستان‌دار» در همه جهان‌های ممکن ثابت خواهد بود. اگر روزی زیست‌شناسان، به عنوان متخصصانی که اجازه تغییر در تعریف «پستان‌دار» را دارند، بر اساس اکتشافات یا قراردادهای جدید، ویژگی‌های دیگری را مانند D و E برای تعریف «پستان‌دار» انتخاب کردند آن‌گاه معنا و مدلول آن تغییر می‌کند. اما این تغییر در معنا با انتخاب آگاهانه متخصصان انجام شده است. مثلاً معنای «اسید» در علم شیمی چندین بار تغییرات اساسی کرده است. حتی اگر این تغییرات تدریجی هم باشد، برخی فلاسفه را مجاب نمی‌کند که از صلب بودن اسامی عام دست بردارند. به تعبیر دیگر، تغییرات تدریجی در معنا لزوماً تغییر در قراردادهای سمانتیکی را به همراه ندارد و بخشی از ابهامی است که در زبان وجود دارد. مثلاً لاپورت معتقد است تغییرات تکاملی معنای اسامی عام مثل «پستان‌دار» معنای اصلی و صلب بودن

آن‌ها را از بین نمی‌برد (LaPorte, 2004: 48-49). هم‌چنین این تغییرات تدریجی و تکاملی بیش‌تر در جهت تقویت صلب بودن حرکت می‌کنند؛ زیرا هرچه دانش انسانی افزایش می‌یابد، تعریف‌های توصیفی نیز دقیق‌تر می‌شوند، مانند تکاملی که در علوم تجربی رخ داده و ساختارهای اتمی و مولکولی را وارد تعاریف می‌کند.

خلاصه کلام این‌که قراردادهای سمانتیکی اصول موضوع در نظام معنایی‌اند و به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شوند. دو مورد اصلی در این میان اسامی خاص و اسامی عام یا همان محمول‌ها هستند. نظریه کریپکی مدل بسیار مناسبی است که نحوه ظهور این جملات را مشخص می‌کند. در مورد اسامی عام یا همان محمول‌ها، دو گونه جمله تعیین‌کننده معنا را می‌توان از هم تمییز داد: جملاتی که اسم عام را به صورت دال مستقیم معرفی می‌کنند (مانند اسامی انواع طبیعی)، و جملاتی که به شکل توصیفی معنای یک اسم عام یا محمول را معین می‌کنند (مانند اسامی تئوریک). این هر دو دسته از اسامی عام، گرچه از نظر نحوه دلالت با هم تفاوت دارند، یعنی اسامی انواع طبیعی دلالت مستقیم داشته و اسامی عام دیگر به شکل توصیفی عمل می‌کنند، اما هر دو صلب هستند. اسامی عام که دلالت مستقیم دارند صلب از نوع *de jure* و اسامی عام توصیفی، صلب از نوع *de facto* هستند. صلب بودن اسامی عام توصیفی، که به دقت تعریف آن‌ها بستگی دارد، سبب می‌شود بپذیریم که معنای کلمات تغییر زیادی در طول زمان نمی‌کند. اکتشافات علمی اگرچه ایده‌های شخصی و ذهنی ما را از یک کلمه تغییر می‌دهند اما معنای آن را عوض نمی‌کنند. تداعی‌های ذهنی بخشی از معنا، البته آن معنا که در فلسفه منطق منظور است، نیستند.^۴ همه قراردادهای سمانتیکی دارای نوعی ضرورت هستند؛ اگر اسمی دال مستقیم باشد، دارای ضرورت متافیزیکی و اگر دال وصفی باشد دارای ضرورت معرفتی خواهد بود (زیرا تعاریف جملات تحلیلی بوده و آگاهی به آن‌ها پیشینی است). البته مطمئناً با تغییر تعریف اسامی وصفی، معنای آن‌ها نیز تغییر خواهد کرد.

۴. تولید معنا از قرارداد سمانتیکی

همان‌طور که سابقاً بیان شد، قراردادهای سمانتیکی مانند اصولی هستند که بنیان‌های معناداری کلمات بر آن‌ها بنا شده است. دیدگاه سنتی (ارسطویی) که در مورد معنای کلمات یا صدق این جملات در مورد مدلول‌هایشان وجود دارد، دیدگاهی صفر - یکی است. یعنی این قراردادهای سمانتیکی به گونه‌ای هستند که معنای کلمات را بدون هیچ درجه‌بندی‌ای

معرفی می‌کنند. مثلاً طبق تعریفی که از «پستان‌دار» وجود دارد، یک حیوان یا پستان‌دار است یا نیست. بدین ترتیب مثلاً کاربرد کلمه «پستان‌دار» در مورد یک حیوان یا صحیح است یا ناصحیح. چنین برداشتی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده معنا بسیار ابتدایی است و فقط می‌تواند تأثیر یکی از قراردادهای سمانتیکی را در هر حالت مورد بررسی قرار دهد در حالی که در یک جمله معنای هر کلمه در معنای دیگر کلمات و در معنای کل جمله تأثیر دارد. معمولاً فرض بر این است که وقتی در حال بررسی معنای یک کلمه هستیم، مانند علوم تجربی که دارای فرض CP^۱ هستند، ما هم فرض می‌کنیم که معنای کلمات حاضر در جمله ثابت و مشخص است. اما می‌دانیم این فرض ابتدایی است و باید دید وقتی این فرض به کنار گذاشته می‌شود چه اتفاقی می‌افتد و تأثیر معنای کلمات دیگر چیست. اگرچه مدل‌های متفاوتی را می‌توان برای نحوه ترکیب معنای کلمات یک جمله پیشنهاد داد، در این بخش سه مدل را معرفی می‌کنیم و یکی از آن‌ها را که مناسب برای فرضیه قراردادهای سمانتیکی است انتخاب می‌کنیم و توسعه می‌دهیم.

۱.۴ مدل شبکه‌ای

در مدل شبکه‌ای از معنا (semantic network)، اصول و مبانی که مسئول تولید معنا هستند مانند تور ماهی‌گیری با هم مرتبط‌اند و در مجموع شبکه‌ای از معانی را به وجود می‌آورند. هر گره از این تور یکی از اصول سازنده معناست و هر طنابی که میان دو گره وجود دارد مکانی است که جملات گوناگون می‌توانند ظهور کنند و معنای چند گره را به هم ترکیب کنند. مثلاً معنای جمله «سیب قرمز روی میز قرار دارد» از معنا و تمایل به قبول قراردادهای سمانتیکی کلمات «سیب»، «قرمز»، «... روی ...»، «میز» و «قرار داشتن» حاصل می‌شود.

شبکه معانی، به شکل شبکه مفاهیم یا دانش، در علوم شناختی، کامپیوتری و هوش مصنوعی بسیار به کار می‌رود. ساختار اصلی این شبکه‌ها به صورت گراف‌هایی است که بسته به نظر محقق گره‌های متنوعی می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً ممکن است گره‌های مرتبط با هم کلمات هم‌معنا باشند، یا ممکن است گره‌ها نشان‌دهنده نوعی طبقه‌بندی در ساختار دانش و مفاهیم باشند. مثلاً در مورد دوم، مفهوم خرس دارای رابطه «... است یک ...» با مفهوم پستان‌دار و دارای رابطه «... دارد ...» با مفهوم پوست خزمانند است.^{۱۰}

همان‌طور که مشخص است این مدل شباهت زیادی به مدلی دارد که به مدل کل‌گرایی معنایی معروف است. همه معانی به هم وابسته‌اند و هیچ کدام از هم جدا نیستند. اگر

بخواهیم معنای جمله‌ای را درک کنیم (جمله‌ای که روی یکی از طناب‌های میان گره‌ها قرار داد)، نیاز به دانستن معنای اکثر گره‌هایی داریم که در حول و اطراف آن جمله هستند. هم‌چنین این گره‌ها هیچ اولویتی نسبت به هم ندارند و اگر یکی از آن‌ها شل شود، یعنی در مدل کوانینی به یکی از معانی تردید حاصل شود، کل شبکه زیر سؤال می‌رود.

۲.۴ مدل تحلیلی - ترکیبی

تحلیل معنای مرکب یا ترکیب معانی بسیط در مدل تحلیلی - ترکیبی (componential analysis) بر اساس ویژگی‌های معنایی (semantic feature) یک امر مرکب صورت می‌گیرد (Lyons, 1996: 108). هر ویژگی معنایی در یک معنای مرکب دارای ارزش «حاضر»، یا «غایب» یا «بی‌تفاوت» است. مثلاً معنای «مرد» به صورت زیر تحلیل و شناسایی می‌شود:

مرد = [+مذکر]، [+بالغ]

یا

زن = [-مذکر]، [+بالغ]

پسر = [+مذکر]، [-بالغ]

دختر = [-مذکر]، [-بالغ]

کودک = [+/-مذکر]، [-بالغ]

بدین ترتیب در ساختار معنایی کلمه «دختر» سه عنصر اصلی یا ویژگی سمانتیکی «انسان»، «جوان» و «مؤنث» وجود دارد. در واقع ویژگی‌های «انسان» و «جوان» در ویژگی «غیر بالغ» نهفته شده‌اند. این نحوه ترکیب را می‌توان به صورت درخت زیر نیز نشان داد:



همان‌طور که از مدل فوق پیداست، برای درک معنای کلمه «دختر» لازم است که قراردادهای سمانتیکی عناصر سازنده معنای دختر نیز دانسته شود و سپس با ترکیب آن‌ها معنای کامل حاصل شود. چنین مدلی شباهت زیادی نیز به تحلیل افلاطونی از مفاهیم دارد به نحوی که در عالم مثل، نمونه‌اعلای هر مفهومی وجود دارد و سپس این نمونه‌های برتر با ترکیب شدن، نمونه‌های عالم خاکی را می‌سازند. بدین ترتیب، نمونه‌ای که از انسان در جهان دیده می‌شود، رساننده معنای کامل انسان نیست؛ زیرا در ترکیب با مفاهیم دیگر اصالت خود را از دست داده است.

۳.۴ مدل شعاعی

دو مدلی که در بالا به آن‌ها اشاره شد سابقه‌ای طولانی در درک نحوه ترکیب شدن معنای عبارات مرکب دارند. اما به چند دلیل، تطابق خوبی با فرضیه قراردادهای سمانتیکی، که در این مقاله معرفی شدند، ندارند. دلیل اول وجود مدلی بهتر است؛ مدل شعاعی (radial) معناداری که توسط زبان‌شناسان شناختی^{۱۱} معرفی شده است، هم جدید است و هم بر اساس نیازهای نظریه‌ای ساخته شده است که معنای عبارات زبان را بر اساس اصول سمانتیکی توصیف می‌کند و نه اصول نحوی. مثلاً در نظریه چامسکی، صورت جملات نقش اساسی در معنای آن‌ها دارد. اما نظریه شناختی با اولویت دادن به اصول سمانتیکی، رقیبی برای نظریه زایشی (generative grammar) چامسکی است. در نظریه معناداری پیشنهادشده در این مقاله نیز قراردادهای سمانتیکی همان اصول سمانتیکی هستند که مشابه آن‌ها در نظریه شناختی دیده می‌شود. دلیل دوم برای این ترجیح، جنس اصول سازنده معنا در نظریه این مقاله است. در مدل‌های شبکه‌ای و تحلیلی - ترکیبی، ماهیت معنای کلمات همان مفهومی است که بیان می‌کنند. اما در نظریه این مقاله، معنای کلمات از طریق قرارداد تثبیت می‌شود. یک کلمه معنای خود را از طریق یک قرارداد معین کسب می‌کند و چنین نیست که به صرف انتقال یک مفهوم به ذهن یک فرد، او واجد درک معنای کلمه شود. بدین ترتیب دو مدل شبکه‌ای و تحلیلی - ترکیبی را کنار گذاشته و بر اساس آنچه زبان‌شناسی شناختی پیشنهاد می‌کند، نحوه ترکیب معنای کلمات را توجیه می‌کنیم. البته باید توجه داشت که این رویکرد جدید در جهت ارتقا مدل‌های پیشین حرکت می‌کند و نه نفی آن‌ها.

در مدل شعاعی، شبکه‌ای بودن معانی کلمات حفظ می‌شود، با این تفاوت که در مرکز هر شبکه، یک سرنمون (prototype) قرار دارد و معانی حاشیه‌ای در دورتر از این معنای

اصلی هستند. سرنمون‌ها نمونه‌هایی از یک مفهوم هستند که بیش‌ترین خصایص نوع مورد نظر را داشته باشند. مثلاً بین کبوتر و شترمرغ، کبوتر به سرنمون مفهوم پرنده بسیار نزدیک‌تر است و در سطوح بالایی (basic level categories) ساختار معنایی قرار می‌گیرد، مثلاً:

کبوتر [+ پر]، [+ تخم‌گذار]، [+منقار]، [+ دو بال]، [+ قدرت پرواز]، [+ جهنده]، ...

شترمرغ [+ پر]، [+ تخم‌گذار]، [+منقار]، [+ دوبرال]، [- قدرت پرواز]، [- جهنده]، ...

باید توجه کنیم که در زبان‌شناسی شناختی، زبان اساساً بخشی از توانایی‌های شناختی انسان است و نحوه کارکرد آن، یعنی توصیف جهان، نیز با ابزارهای شناختی انسان قابل توصیف است. بنابراین گرامر زبان بخشی است که بعد از شناخت جهان و در مرحله دوم به زبان اضافه شده است و از لحاظ رتبه در سطح دوم قرار دارد. همچنین شناخت انسان کاملاً به شرایط مواجهه و بافتی که مواجهه رخ می‌دهد بستگی دارد. اما اصل همیشگی، عمومی و تعمیمی بودن قوانینی است که بر این شرایط حاکم است. یعنی اگر بتوان قواعدی برای نحوه کارکرد زبان داد، این قواعد در همه حوزه‌ها، شامل گرامر و معنا، جاری خواهد بود. بدین ترتیب سمانتیک و گرامر تفاوت چندانی با هم نخواهند داشت (راسخ‌مهند، ۱۳۹۲: ۱۷).

یکی از این قواعد کلی مقوله‌بندی مفاهیم و اشیا است. یعنی همان طوری که سعی می‌کنیم اشیا را در مقولات و دسته‌بندی‌های گوناگون قرار دهیم، به همین ترتیب معانی کلمات نیز هر کدام مانند یک مقوله عمل می‌کند. یعنی قرارداد سمانتیکی معنای هر کلمه، سعی می‌کند با معین کردن معنا، اشیا جهان را که مورد شناخت انسان قرار می‌گیرد نیز دسته‌بندی کند. جالب این‌که همان‌طور که معنای کلمات قطعی نیست و هم‌چنین قراردادهای سمانتیکی مانند یک تعریف جزئی و ناکامل برای معنای کلمه محسوب شده^{۱۲} و معنایی ضمنی و غیر مصرح را مشخص می‌کند، دسته‌بندی‌های اشیا جهان نیز غیر دقیق و مبهم خواهد بود. مثال معروف در زبان‌شناسی شناختی نشان دادن شیئی است که از نظر کاربر زبان در برخی موارد می‌تواند لیوان خطاب شود و در مواردی دیگر و از منظری دیگر کاسه دانسته شود (Lee, 2001: 53).

از دیگر ویژگی‌های اساسی قرارداد سمانتیکی معنا، تولید مفهوم (یا مفهوم‌سازی: conceptualization) به جای استفاده از مفهوم است. نکته مهم در این تفاوت، ثابت بودن مفهوم در مقابل پویا بودن مفهوم‌سازی است. زبان‌شناسان شناختی این امر را در کنار دانش دایرةالمعارفی (encyclopedic knowledge) مطرح می‌کنند (Croft & Cruse, 2004: 35). یعنی هر فردی دارای برخی معانی مشخص و برخی جملات پایه از هر کلمه‌ای در ذهن

خود است. این معانی و جملات، مانند آنچه در دایرةالمعارفها آمده‌اند، سازنده معنای کلمه در نزد شخص هستند. سپس این فرد، از این امور پایه استفاده می‌کند و در هر موقعیتی، مفهوم و معنای مناسب با موقعیت و شرایط مواجهه با واقعیت را مفهوم‌سازی می‌کند. درواقع این دانش دایرةالمعارفی همان تفسیر دیگری از قراردادهای سمانتیکی، مطابق آنچه در این مقاله مطرح کردیم، هستند. البته چنین دانشی به معنای این نیست که واژه قرمز همیشه به یک معنا است. مثلاً در دو جمله «طیف نور قرمز از عدد x تا y است» و «رنگ خودکار من قرمز است» کلمه قرمز یک معنا ندارد بلکه ریشه واحد معناداری دارد که همان قرارداد سمانتیکی آن است. اما سؤال این خواهد بود که تفاوت‌های معنا از کجا حاصل می‌شود؟

یکی از توجیحات زبان‌شناسان شناختی برای این تفاوت معنا، اهمیت پرسپکتیو و منظری است که جمله در آن بیان می‌شود. منظر هم از جنبه فیزیکی و نحوه کارکرد اندام‌های شناختی انسان اهمیت دارد و هم از جنبه ساختار جمله. مثلاً اگر روی یک میز یک لیوان و یک گلدان قرار داشته باشد، انتخاب یکی از جملات زیر برای وصف این موقعیت بستگی به منظر ناظر خواهد داشت:

لیوان کنار گلدان و روی میز است.

گلدان کنار لیوان و روی میز است.

میز زیر گلدان و لیوان است.

و جملات دیگر ...

شعاعی بودن معنا در این مدل نیز از همین نکته معین می‌شود. معنای کلمات «میز»، «گلدان» و «لیوان» توسط قرارداد سمانتیکی معنای آنها مشخص می‌شود، اما هرچه در منظر کاربر زبان یکی از این اشیا برجسته‌تر باشد، معنای کلمه متناظر نیز در جمله برجسته‌تر خواهد شد. یعنی جمله قرارداد سمانتیکی مانند کانونی از نور خواهد بود که شعاع‌های معنا از آن ساطع می‌شود. هرچه کلمه مورد نظر در جمله برجسته‌تر باشد و در نمایی که کاربر زبان آن جمله را تصور می‌کند، شیء مورد نظر مهم‌تر باشد، آنگاه معنای کلمه نیز به کانون معناداری کلمه نزدیک‌تر خواهد بود. این نکته به معنای زیر است: هرچه معنای کلمه در جمله برجسته‌تر باشد، نحوه کاربرد آن کلمه در آن جمله به نحوه کاربردش در قرارداد سمانتیکی نزدیک‌تر و شبیه‌تر خواهد بود. قرارداد سمانتیکی کلمه «میز»، یعنی یکی از کاربردهای اساسی‌اش، به گونه‌ای است که در اکثر مواقع شیء میز را در محیط ثابت فرض

می‌گیرد و این اشیا دیگر هستند که روی آن قرار می‌گیرند و نسبت به آن حرکت می‌کنند. پس در دو جمله ابتدایی مثال بالا، کاربرد میز خیلی شبیه جمله تعیین‌کننده معنای آن است. اما این به آن معنا نیست که جمله سوم بی‌معنا است. بلکه جمله سوم نشان می‌دهد کلمه میز در شعاع نور ساطع شده از مرکز، از کانون معناداری و کاربردهای معمولش دور شده است، به همین علت جمله سوم اندکی عجیب به نظر می‌رسد.

۵. نتیجه‌گیری

مدل شعاعی مدل مناسبی برای توضیح تفاوت‌های معنای یک کلمه در جملات گوناگون است، در حالی که یک قرارداد را مانند اصلی برای تولید معنای کلمه معرفی کرده‌ایم. این مدل نشان می‌دهد که معنای یک کلمه خاصیتی دینامیک دارد و تعاریف مفهومی و انتزاعی از کلمات نمی‌تواند همه کاربردهای آن کلمات را پوشش دهد. همان طور که ویتگنشتاین از مشکلات تعریف کلمه «بازی» صحبت کرده است، باقی کلمات را نیز نمی‌توان به شکل اکید تعریف کرد. اما کاربر زبان با آموختن قراردادهای سمانتیکی مربوط به یک کلمه موفق به درک معنا می‌شود. همه پرنده‌ها پرواز نمی‌کنند اما کاربر زبان با آموختن کاربرد اساسی کلمه «پرنده» خواهد توانست آن را به‌درستی به کار بگیرد و تشخیص دهد پرستو پرنده است اما خفاش پرنده نیست.

نکته بعدی فاصله اندکی است که در مدل شعاعی میان معنا و عینیت برقرار است. از آنجایی که کاربردهای یک کلمه، که شامل جمله تعیین‌کننده معنا نیز می‌شود، همه اموری عینی هستند که کاربر زبان با توجه به پرسپکتیوهای متفاوت بیان می‌کند، عینیت معنایی که از این کاربردها تولید می‌شود نیز تضمین می‌شود. البته عینیت به این معنا نیست که هر کلمه دارای مابه‌ازایی در جهان خارج است، بلکه منظور اشاره داشتن کلمات است و این‌که واژگان صرفاً صوتی تهی نیستند که کاربران از سر عادت یا بنا به غریزه ادا کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. آن‌گاه [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند (القصص: ۸۱).
۲. ماجرای خیالی فوق، برداشتی آزاد از داستانی است که Chris Tillman و Joshua Spencer در مقاله مشترک خود (2012) با محتوای پیدا کردن مکان اسامه بن لادن نقل کرده‌اند.

۳. ویژگی‌های غیر التفاتی آن‌هایی هستند که ماهیت و ذات آن‌ها از توجه و التفات به چیزی غیر از خود حاصل نمی‌شود. در امور ذهنی، به عنوان مثال، دانستن و علم همیشه به صورت «دانستن چیزی» است؛ یعنی دانستن دارای التفات و توجه به موضوع دانش است. اما حالت ذهنی «خوشحالی» متوجه چیزی نیست. اگرچه خوشحال بودن ممکن است به علت رخ دادن امری به وجود آمده باشد اما مستقل از علتش در ذهن حضور دارد، در حالی که دانستن و علم نمی‌تواند مستقل از موضوع دانش در ذهن حاضر باشد. چنین حالات ذهنی، مانند خوشحالی یا غم یا اضطراب، غیر التفاتی نامیده می‌شوند. جان سرل در این باره چنین می‌گوید:

انکون روشن است که همهٔ احوال ذهنی ما جهت‌دار یا ملتفت به چیزی نیست. به عنوان مثال، اگر احساس درد، خارش یا قلقلک کنم، چنین حالات ذهنی ملتفت چیزی نیستند؛ آن‌ها بر خلاف باورهایمان که «دربارهٔ» چیزی هستند، «دربارهٔ» هیچ چیزی نیستند (Searle, 1979: 259).

آنچه در این‌جا دربارهٔ علم و دانش گفته می‌شود منطبق با «علم حصولی» و آنچه دربارهٔ حالات ذهنی مانند خوشحالی گفته می‌شود منطبق با علم حضوری در نظام منطقی قدیم است.

۴. طبق منابع تاریخی کاشف سیارهٔ نپتون هیچ‌گاه از تلسکوپ برای دیدن و رصد آن استفاده نکرد.

۵. شاید آن نکته باعث تعجب باشد؛ زیرا ممکن است اسامی خاص را بدون معنا بدانیم و آن‌ها را فقط اشاره‌کننده به مدلول‌شان تلقی کنیم، اما اسامی عام مانند قرمز را دارای معنا می‌دانیم. در این‌جا نیز منکر معنادار بودن اسامی عام نیستیم بلکه کلی و عام بودن آن‌ها را نه از طریق معنا داشتن آن‌ها، بلکه از طریق قراردادهای سمانتیکی توجیه می‌کنیم.

۶. دانلان نیز چنین تمایزی را میان کاربردهای اسنادی و ارجاعی وصف‌های خاص بیان کرده است.

۷. تعریف عملیاتی مورد نظر پاتنم شامل برخی ویژگی‌های ظاهری برای نوع طبیعی است که شناسایی آن برای افراد متفاوت ممکن باشد. مثلاً آب مایعی بی‌رنگ و بی‌بو و ... است. بدین ترتیب خطا در تشخیص این‌که مایعی آب است یا نه امری ممکن و عادی خواهد بود.

۸. به تعبیری دیگر concept تغییر نمی‌کند بلکه conception ما دچار تغییر می‌شود.

۹. ceteris paribus یعنی همهٔ شرایط دیگر ثابت بمانند. توضیح این‌که اگر در آزمایشی چند متغیر امکان تغییر داشته باشند، برای بررسی اثر تغییر یک متغیر، باید شرایط و متغیرهای دیگر را ثابت نگه داشت تا بتوان اثر متغیر دل‌خواه را رصد کرد.

۱۰. برای نمونه در مقالهٔ زیر می‌توان تحقیقی پیشرفته در این زمینه را مطالعه کرد:

Steyvers, M. and J. B. Tenenbaum (2005). 'The Large-Scale Structure of Semantic Networks: Statistical Analyses and a Model of Semantic Growth', *Cognitive Science*, Vol. 29, No. 1.

۱۱. دو کتاب زیر از دو زبان‌شناس شناختی مشهور (لیکاف و لانگاکر) هستند که پایه‌های این مکتب را بنا نهادند:

Lakoff, G. (1987). *Women, fire, and dangerous things: what categories reveal about the mind*, Chicago: University of Chicago Press.

Langacker, R. W. (1987). *Foundations of cognitive grammar*, Stanford, Calif.: Stanford University Press.

۱۲. مثلاً معنای کلمه «صفر» در علم حساب روشن و صریح نیست، اما اصول موضوعه علم حساب تعریفی ضمنی از عدد صفر را برای کاربر زبان فراهم می‌کند.

منابع

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۲). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، تهران: سمت.

- Croft, W. and D. A. Cruse (2004). *Cognitive linguistics*, Cambridge, U.K.; New York: Cambridge University Press.
- Kaplan, D. (1989). 'Afterthoughts' in J. Almog, J. Perry and H. Wettstein (Eds.), *Themes from Kaplan*, Oxford University Press.
- Kripke, S. A. (1980). *Naming and necessity*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire, and dangerous things: what categories reveal about the mind*. Chicago, University of Chicago Press.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of cognitive grammar*, Stanford, Calif.: Stanford University Press.
- LaPorte, J. (2004). *Natural Kinds and Conceptual Change*, Cambridge University Press.
- Lee, D. (2001). *Cognitive linguistics: an introduction*, Melbourne; Oxford; New York: Oxford University Press.
- Lyons, J. (1995). *Linguistic semantics: an introduction*, Cambridge; New York: Cambridge University Press.
- Putnam, H. (1975). 'The meaning of 'meaning'', *Minnesota Studies in the Philosophy of Science*, No. 7.
- Putnam, Hilary (1973). 'Meaning and Reference', *The Journal of Philosophy*, Vol. 70, No. 19, Seventieth Annual Meeting of the American Philosophical Association Eastern Division.
- Searle, J. R. (1979). *Expression and meaning: studies in the theory of speech acts*, Cambridge, Eng.; New York: Cambridge University Press.
- Tillman, Chris (2012). 'Semantic Stipulation and Knowledge De Re' (with Joshua Spencer) In W. Kabasenche, M. O'Rourke, and M. Slater, (Eds), *Topics in Contemporary Philosophy*, Vo. 10, Cambridge, MA: MIT Press.